

صرفی کشمیری و شعر و ادب فارسی

محمد عابد حسین*

بررسی کتاب‌های تاریخ نشان می‌دهد که آوازه آب و هوای خوش و روح‌پرور و خوبان ملیح و سیه‌چشمان کشمیر همواره مرکز آرزوی پادشاهان و شاعران بوده است. دلفریبی این منطقه نه تنها در گوش همسایه‌ها بلکه در نقاط دورتر نیز رسید و ناز طبعان و شاعران به مناسبت زیبایی و دلکشی نام کشمیر را چون نگین در انگشتر اشعار خودشان به‌کاربردند و به‌خوبی و زیبایی آن را مثال می‌زدند در ادبیات فارسی کشمیر به‌عنوان زیبایی و مناظر طبیعی از روز نخستین توجه بیشتر شاعران را جلب کرده و در اندیشه‌ها و شعرهای ایشان راه یافته است. حافظ شیرازی (م: ۷۹۲ هـ) که هیچ‌وقت به کشمیر مسافرت نکرده است، درباره «سیه‌چشمان کشمیر» این‌گونه تذکر می‌دهد:

به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی^۱

پس از پنجاه سال وفات ملّا اشرف دائری ملّا داؤد معروف به بلبل شاه (م: ۱۷۷۵ م) یک عارف ربّانی که به القاب «امیرکبیر» و «شاه همدان» شهرت دارد، همراه هفتصد نفر از عرفا و فضلا وارد کشمیر شدند. ورود مسعود امیرکبیر نه فقط از نظر تبلیغ اسلام دارای ارزش می‌باشد بلکه از حیث روابط ادبی و فرهنگی و مذهبی و علمی بین ایران و کشمیر برقرار گردید و می‌توان گفت که کشمیر نخستین منطقه‌ای در شبه قاره محسوب می‌شود که توسعه اسلام در آن به وسیله زبان فارسی به عمل آمد. علامه اقبال لاهوری در «جاویدنامه» راجع به خدمات بلند شاه همدان اشعاری گفته‌اند:

* رئیس بخش فارسی دانشگاه پتنا، پتنا.

۱. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ، ص ۴۰۷.

سیدالسادات، سالار عجم دست او، معمار تقدیر امم
 جمله را آن شاه دریا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین
 آفرید آن مرد، ایران صغیر با هنرهای غریب و دلپذیر
 یک نگاه او گشاید صد گره خیز و تیرش را به دل راهی بده^۱

کشمیری‌ها در یادبود «امیرکبیر» در وسط سرینگر خانقاهی به نام «خانقاه معلی» بنا کردند که تا امروز آثارش باقی است.

به این‌طور زبان فارسی در کشمیر رواج گرفت و در عهد سلاطین شهمیری و سلاطین چک زبان و ادبیات فارسی پیشرفت کرد و در سراسر مملکت زبان فارسی زبان رسمی قرار گرفت. شاعران ایران و شاعران محلی در نتیجه سرپرستی شاهان شعرگویی را ترقی دادند. هنگامی که کشمیر به دست جلال‌الدین اکبر فتح شد عده زیادی از شاعران همراه او به کشمیر رفتند و بعضی از اینها در کشمیر اقامت گزیدند و در این زمان کشمیر مانند «ایران صغیر» به وجود آمده بود.

پس از سقوط مغول کشمیر تحت تسلط افغانان آمد.^۲ در این دور پیشرفت زبان و ادبیات فارسی مثل دوره‌های پیش به نظر نمی‌آید. البته راجا سکھ جیون مل استاندار کشمیر خود شاعر بود و بنابه دستور خود هفت نفر از شاعران نغزگوی آن زمان را مأمور کرد که «شاهنامه کشمیر» بنویسد.

در زمان سیک‌ها به علت هرج و مرج سیاسی ادبیات فارسی اهمیت و ارزش قبلی را از دست داد. در دوره اخیر که راجگان دوگرا حکمران کشمیر بودند زبان فارسی از حیث زبان رسمی در افتاد. مردم آن دیار تا این زمان زبان فارسی را در قلب‌های خودشان جای داده‌اند و پاسبانی می‌نمایند در ردیف شاعران محلی شیخ یعقوب یکی از شخصیت‌های برجسته و از بزرگترین نویسندگان و شاعران فارسی‌گوی سده دهم شبه قاره می‌باشد که خدمات پرارزش این نابغه در زمینه‌های مختلف سزاوار مباحثات و سپاسگری است. اولاً احوال زندگانی او را به اختصار می‌آورم.

۱. اقبال لاهوری، محمد اقبال: کلیات اقبال فارسی، ص ۳۵۸.

۲. حسن کهویهای، پیر غلام حسن: تاریخ حسن، ج ۲، ص ۶۵۲.

نام گرامی یعقوب و صرفی تخلّص و گنایی و عاصمی القاب خانواده است. جامی ثانی و ابوحنیفه ثانی، و جامع‌الکمالات و حضرت ایشان و شیخ امم از القاب صرفی می‌باشد. در سال ۱۵۲۱ م/ ۹۲۸ هجری تولّد یافت. تاریخ ولادت را نشان می‌دهد. پدر بزرگوار از رؤسای دولت شهمیری بودند. میر محمد علی و میر بایزید^۱ از علمای بزرگ و اسلاف و نیاکان صرفی، در اراکین سلطان زین‌العابدین بودند و سلطان «شیخ‌الامم» خطاب داده بود. به‌علتی که بیشتر اهلیان این خانواده به‌عهده «دبیر» و «مدیر» مأموریت می‌یافتند به‌لقب «گنایی^۲» شهرت می‌یافتند.

میر محمد علی دو فرزند داشت. (۱) میر محمد حسن (۲) میر محمد حسین. میر محمد حسن دارای هفت پسر بود. صرفی بین برادرها بر درجه دوم بود. از کودکی تیزذهن بود. آثار متانت و تیزبینی و ادراک و بزرگی در ذات او عیان بود. خانواده صرفی امانتدار محیط علمی و روحانی بودند. با وجود ناز و نعم در تربیت هیچ تقصیر روا نداشتند. تحصیلات مقدماتی نزد پدر فراگرفت و در هفت سالگی قرآن کریم را حفظ کرد^۳ و در سن هشت سالگی شعر گفتن آغاز کرد و از پدر بزرگوار اصلاح گرفت. صرفی می‌گوید:

چو در سال هشتم نهادم قدم ز طبعم روان گشت شعر عجم
پدر کردی اصلاح اشعار من دران کار بودی مددگار من^۴

پس از تحصیلات مقدماتی صرفی را در شاگرد مولانا آنی^۵ هروی (م: ۹۴۸ ه) سپردند. مولانا آنی یکی از شاگردان مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی (م: ۸۹۸ ه) و

۱. محب‌الحسن: کشمیر سلاطین کی عهد میں، ص ۱۲۰.

۲. همان، ص ۲۶۸ و سروری، عبدالقادر: کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ، ص ۸۳

۳. تگّو، گرداری لال: پارسی سرایان کشمیر، ص ۸

۴. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۲۴.

۵. اعظم کشمیری، خواجه محمد اعظم دیده‌مری: واقعات کشمیر، کتابفروشی غلام محمد نور محمد، ص ۸۵

کشمیر نخستین منطقه‌ای در شبه قاره محسوب می‌شود که توسعه اسلام در آن به‌وسیله زبان فارسی به‌عمل آمد.

فاضل اجلّ و استاد برجسته بود. در دارالخلافة کشمیر در مدرسه شاهی به‌عنوان صدرالمدرّسین درس می‌داد. از خراسان آمده در کشمیر توطن کرده بود در سخن‌سرای نیز استاد فن بود. صرفی از محضر این استاد عالی مقام تحصیل علوم ظاهری و باطنی نمود و در شعرگویی هم استفاده کرد و با وجود صغرسنی در عرفان و معرفت رهبری حاصل کرد. صرفی گوید:

سپرد است آنگه مرا با یکی که بود است از اولیا بی‌شکی^۱
 محمّد ورا نام و آنی لقب ز جامی گرفته فنون ادب
 فنّ تعمیر بردم از وی به‌کار که نوعی که گشتم دران نامدار
 به‌سنّ صغیرم نکرده نظر مرا در تصوّف شده راهبر

ملاً آنی تحت تأثیر فطانت و ذکاوت شیخ یعقوب و مهارت بی‌نظیر در علوم صرف و نحو از لقب «صرفی» موسوم کرد. همین لقب استاد را تیمناً تخلّص گرفت. خواجه اعظم دیده‌مری می‌نویسد:

«شیخ یعقوب از صغرسنی آثار فطانت و تیزفهمی و بزرگی ظاهر داشت و در سنّ هفت سالگی حفظ قرآن کرده از خدمت مولانا محمّد آنی که شاگرد جامی بود، استفاده علوم نمود و از ایشان مخاطب به «جامی ثانی» شد»^۲.

گویا استاد از استعداد شاگرد وقوف کلی داشت و پیش‌گویی کرد که شاگرد از استاد بهتر خواهد آمد. صرفی از محضر اساتید معروف زمان و ماهر فن مانند ملاً حافظ بصیر و مولانا رضی الدّین اکتساب علوم نقلی و عقلی کرد. چنانکه خودش می‌گوید:

شدم در علوم دگر بهره‌گیر ز ملاً رضی و ز حافظ بصیر
 من و والد من مرّیای او به‌جان بنده خاص و مولای او
 ازو علم صوفیه آموختم دقیقات عقلیه آندو ختم
 فنّ منطق و اصطلاح کلام بدیع و بیان و معانی تمام
 رضی آن بسی شان و فضلش شگرف مرا فقه آموخت و نحو و صرف^۳

۱. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرکنتایل پاریس، سرینگر، ص ۲۵.

۲. اعظم کشمیری، خواجه محمّد اعظم دیده‌مری: واقعات کشمیر، کتابفروشی غلام محمّد نور محمّد، ص ۲۵.

۳. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرکنتایل پاریس، سرینگر، ص ۲۵.

از این رو در سنّ نوزده سالگی در تمام علوم متداوله کمال پیدا کرد. سپس

جامی ثانی و ابوحنیفه
ثانی، و جامع الکمالات و
حضرت ایشان و شیخ
امم از القاب صرفی
می باشد.

رو به سیاحت نمود و برای تسکین جذبه باطن و سرّ
روحانی بسوی خراسان رهسپار شد. از راه لاهور و کابل
و بدخشان به سمرقند رسید. آنجا در خدمت شیخ حسین
خوارزمی حاضر شد و در حلقه ارادت آمد. در رهبری
شیخ کامل در اندک زمانی مدارج سلوک را طی کرد.
صرفی گوید:

مرا بعد ازان جذبه‌ای دست داد	هوایی دگر در سر من فتاد
هوای سلوک و ره اهل حال	رهی برتر از عالم قیل و قال
درین راه چون رهبری خواستم	کمر در طلب بسته برخاستم
شنیدم که چون پیر خوارزم کس	ندارد درین رهبری دسترس
مسافر شدم از وطن بهر او	نهادم به سوی سمرقند رو
تعجب مکن گر مرا نیز پیر	در اندک زمان ساخت روشن ضمیر
چه روشن ضمیری که روی زمین	شد از پرتوم روشنای گزین ^۱

شیخ حسین خوارزمی نامه ارشاد عطا کرد و هنگام خداحافظی فرمودند که "اگر
توفیق یابی بار دیگر می توانی بیایی". پس از مراجعت به کشمیر مولانا صرفی رشد و هدایت
مخلوق الهی را هدف زندگی قرار داد. طالبان راه خدا خیلی استفاضه کردند. پس از
چند روز صرفی در اشتیاق پیر رو به مسافرت نمود. در میان مسافرت آرزوی زیارت
بیت الله دلش را بی قرار کرد. در همان آن از طرف مرشد این واقعه یاد آمد که اوّل باید
سیر خراسان کنی تا از محضر صاحبان علم استفاده بتوانی کرد. مولانا صرفی چون از طرف
مرشد این مژده یافت رو به مسافرت نمود و از علما و صلحای روزگار خیلی استفاده
کرد. راجع به این سفر پُربار و شرف صحبت با مردمان خوش خصال نشان می دهد.

دلا پیش ازان بعد ازان نیز هم به سیر و سیاحت نهادم قدم
سیاحت به عالم بسی کرده ام ملاقات با هر کسی کرده ام^۲

۱. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۸۶.

از آنجا همراه کاروان به جانب خراسان حرکت کرد، چون نزد سرحد قندهار رسید، حاکم آن دیار حسن بیگ داروغه بود. مولانا را در دربار خودش پذیرایی کرد. مولانا صرفی یک غزل سروده عقاید دینی و مذهبی را اظهار نمود:

مذهبی عاشقی و عشق‌بتان دین من است مشربم رندی و دیوانگی آیین من است^۱
سپس رو به کابل کرد و هفت ماه اینجا اقامت گزید و از شخصیت‌های علمی و روحانی مانند میر محمد مجذوب و سید عبدالله و مولانا جلال‌الدین دوانی استفاده کرد و چون وارد بدخشان شد از محضر محمد علی آدم برجسته اکتساب فیض نمود و از راه «قندز» به مقام رستاق رسید و از عارفان با کمال استفاده کرد. همینجا خانقاهی بود که میر سید علی همدانی بنا کرده بود. صرفی در آن عبادت کرد و روضه نورالدین جعفر بدخشی را زیارت کرد. خودش می‌گوید:

به رستاق آن بحر ذوق و شهود که او را علم نعمت الله بود
دران خانقاه فلک دستگاه که هست از علی ولایت‌پناه
به کشف حقایق رسیدم به کام کشیدم می عشق را جام جام
هم از روضه نورالدین جعفرم رسیدم به فیضی و شد رهبرم

بعد از آن در مقام کولاب (تاجیکستان) مقبره میر سید علی همدانی را زیارت کرد:

مشرف شد آنجا فقیر حقیر به طوف مزار امیر کیبر
مزار پُرانوار سید علی که هستم به جان بنده آن ولی

از آنجا به بلخ رسید و از صحبت با فیض محمد زاهد بلخی استفاده کرد، علاوه بر این از ابوالخیر و قاضی صالح نیز کسب فیض کرد در طی این سفر شهرهای گوناگون را عبور کرده در بخارا به سلطان اوبهی مصافحه نمود شیخ سلطان اوبهی از سه واسطه یعنی به توسط شیخ ابوسعید معمر حبشی به حضرت رسول مقبول^ص وصل می‌گردد. مولانا می‌گوید:

ز اصل کمالات سلطان علی که «اوبه» بود مولد آن ولی
به نزد خدا و پیمبر قبول مصافح به سه واسطه با رسول
مصافح شدند به او اصفیا چه از اهل علم و چه از اولیا

۱. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۳۰.

به‌حمدالله از فیض فضل قدم مصافح به‌او گشت این بنده هم
همین‌طور سفر کرده به‌خراسان رسید و شیخ حسین خوارزمی را دیدار کرده
با دانشمندان و عارفان دیگر ملاقی شد و از صحبت‌های ایشان استفاده کرد و دیگر
مقامات تهذیبی و ثقافتی را طی کرده در خیوق در خانقاه شیخ نجم‌الدین کبری
چله‌کشی نمود^۱. چنانکه می‌گوید:

در آن خانقاه سپهر آستان که از شیخ کبری است تا این زمان
نشستم من از صدق یک اربعین دران اربعین خادمم حور عین
پس از سیر خوارزم مولانا رو به‌مشهد مقدّس کرد و روضه‌ امام علی رضاً را زیارت
کرد. اینجا یک کرامت را نشان می‌دهد که عیناً مشاهده کرد. مولانا می‌سراید:

به‌مشهد شدم مستفیض از امام علی بن موسی علیه‌السلام
امام رضا شاه عالم مدار غلامش چو معروف چندین هزار
رفیقم در آن سیر بوده زنی زنی نی که خوش مرد مرد افگنی
من و او در آن گنبد پُر صفا که آنجا است قبر امام هدی
شبی بگذرانیدیم با هم تمام که خواهیم فیضی ربود از امام
ولی او به‌ناگاه سر در سجود نهاد و در آن سجده خوابش ربود
مؤذّن زمانی که در بامداد ندا چون خروس سحرگاه داد
ازان خواب برخواست بینا شده به‌نور بصر چشم او وا شده
دلش از غبار غمی صاف و پاک به‌کحل الهی عجب سرمه‌ناک
چو بینا شده آنچنان دیدمش از احوال آن خوب پرسیدمش
به‌گفتا که من خود ندیدم امام که بود او پس پرده‌ سرخ فام
من این چشم بر پرده مالیدمی ز رنجوری خویش نالیدمی
خطاب از ادب کردمی با امام همی‌گفتمی دمبدم با امام
شده باز بیدار و بینا دو چشم به‌عین بصارت شده وا دو چشم

به‌این‌طور آن نابینا از کرامت امام بینا شد. مولانا در طی این مسافرت‌های طولانی
همه جا با تکریم و تجلیل دانشمندان و عالمان زمان مواجه بودند و در مدرسه‌ها و
خانقاه‌ها با حرمت و اکرام تلقّی می‌شدند و استفاده کردند. نام‌آوران عصر که در

۱. اعظم کشمیری، خواجه محمد اعظم دیده‌مری: واقعات کشمیر، کتابفروشی غلام محمد نور محمد، ص ۸۶

مباحثات عالمانه غالباً شاهد قدرت و غلبه وی بودند، خیلی زود ناچار شدند که به فضیلت او اعتراف کنند و به او لقب جامع‌الکمالات دادند. چون به کشمیر بازگشت دید که «چک‌ها» حکمران هستند و مردمان کشمیر از بی‌راه روی‌های اینها عاجز شده‌اند. لذا مولانا صرفی چندی نفر از امراء با حضرت بابا داؤد خاکی رو به دربار شهنشاہ اکبر کردند. اکبر مولانا را تجلیل و تکریم نمود و در ۱۵۸۶ م/ ۹۹۴ ه^۱ این منطقه را در حکمرانی خود شامل کرد و کشمیریان را امان داد. سپس مولانا به عزیمت حج بیرون آمد و در بغداد چندی توقف کرده راه حجاز پیش گرفت و آنجا پس از ادای ارکان حج از مشایخ معروف مانند علامه ابن حجر مکی^۲ و شیخ عبدالعزیز و دیگر استفاده کرد و به ویژگی در فقه و تفسیر و حدیث اسناد حاصل کرد. در بازگشت از حج دوباره در بغداد توقف کرد. اینجا کلاه حضرت بایزید تبرکاً به او اهدا شد. باقی‌مانده زندگانی را در کشمیر در فعالیت‌های علمی و ادبی و اصلاحی به‌سربرد. در طی سفر طولانی مولانا صرفی بیشتر نسخه‌های خطی از عنوان‌های گوناگون را گردآوری کرد و یک کتابخانه بزرگ در کشمیر برپا کرد که برای پژوهش‌کنندگان خیلی سودمند و پُرارزش بود.

به این‌طور زندگی مولانا دارای سه مرحله مسافرت وجود دارد. در مرحله اول از حیث یک دانشجو در شهرهای پنجاب و آگره و اجمیر و لاهور و احمدآباد کسب علم و دانش کرد و در مرحله دوم از حیث مرید شهرهای گوناگون مانند خوارزم و بلخ و بخارا و سمرقند و طوس و غزنین را پیموده به شیخ حسین خوارزمی دست ارادت داد. و در مرحله سوم برای توشه آخرت مسافرت کرده مکه معظمه و مدینه منوره را زیارت کرد. نیز در شهرهای یمن و شام و بغداد از دانشمندان و عارفان با کمال کسب فیض نمود. نابغه روزگار مولانا صرفی دارای حرمت و حشمت بسیار بلند می‌باشد و دانشمندی بلند آوازه بود. از صرف و نحو و عروض تا فقه و حدیث و تفسیر و حکمت و عرفان همه چیز مورد علاقه او بود و در همه فن کتابی و رساله‌ای تألیف کرده. ازینها گذشته قریحه شاعری نیز داشت و مثل شاعران معاصر می‌توانست با هنرهای گوناگون که

۱. علمای، شیخ ابوالفضل: آیین اکبری، ج ۳، چاپ دهلی، ص ۱۰۸.

۲. صباح‌الدین عبدالرحمن، سید: بزم تیموریه، اعظم‌گره، ج ۱، ص ۲۲۹.

داشت توجه پادشاهان و شاهزادگان را به خود جلب بکند اما بی‌نیازی و وقار عالمانه او را از ستایشگری دور داشت. با آنکه هنرهای او از معما و حکمت تا شعر و انشا مورد توجه و علاقه دانشمندان و میران وقت بود. نام‌آوران عصر در مباحثات عالمانه شاهد قدرت و غلبه او بودند و خیلی زود ناچار شده به فضیلت او اعتراف نمودند. مثلاً ملک‌الشعرا فیضی و ابوالفضل از استعداد فوق‌العاده صرفی محو حیرت ماندند و عارفان آسیای میانه با احترام از لقب «ایشان» یاد می‌کردند. نیز به‌وی جامع‌الکمالات و کثیرالجهات می‌گفتند. زندگانی مولانا موضوعی بس دلپذیر و ولوله‌انگیز می‌باشد که هم عالم روحانی و عارف ربّانی و خودبین و خدابین و جهان‌بین و از طرف دیگر جهانگرد و نویسنده و شاعر و از همه بالاتر، یک نابغه روزگار و مبلغ اسلام است. مهم‌ترین فعالیت‌های او تبلیغ و تدریس می‌باشد. از مجاهدات و مساعی خودش خطّه مینونظیر کشمیر را به‌نور اسلام منور ساخت و تعلیمات اسلامی را اشاعه نمود و توسعه داد. بالاخره این آفتاب تابان نظم و نثر و علم و عرفان در ۱۲ ذی‌قعدة ۱۰۰۳ هـ/ ۱۵۹۲ م در سنّ هفتاد و پنج سالگی غروب کرد.^۱ انا لله و انا الیه راجعون. نزد «زینہ‌گدل» که آنجا خانقاه خودش را بنا کرده بود مدفون شدند. و این وقت از نام «محلّه ایشان» شهرت دارد. در جنازه علما و صلحا و امرا و عوام‌النّاس شرکت کردند. خلیفه مخصوص خواجه حبیب الله نوشهری تاریخ ارتحال رقم نمود:

بهر تاریخ نقل رهبر دین اول و آخر «چراغ» ببین

اول چراغ - چ یعنی ج = ۳

آخر چراغ - غ = ۱۰۰۰

مجموعه ۱۰۰۳ هـ

از زمان حیات او تا این دوره اساتید و ناقدین مانند ابوالفضل علّامی و ملّا عبدالقادر بدایونی و شهنشاه اکبر و خواجه حبیب الله نوشهری و شیخ عبدالوہّاب نوری و خواجه اعظم دیده‌مری و پیر حسن کهویه در تألیفات خودشان اظهار عقیدت نموده‌اند.

۱. تگّو، گرداری لال: پارسی‌سرایان کشمیر، انتشارات انجمن ایران و هند، تهران، ص ۸۱ سروری، عبدالقادر: کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ، ص ۸۵

آثار مولانا صرّفی

مولانا صرّفی در نظم و نثر آثار گرانمایه پی گذاشته‌اند بیشتر آثار او از بین رفته‌اند و چندی نیز که باقی مانده‌اند در قعر گمنامی هستند. بلکه بیشتر آثار منثور به چاپ نرسیده است. تذکره‌نگاران تصنیفات مولانا را تا سی و دو نشان داده‌اند که در فنون مختلفه بوده ولی همه با آتش‌زدگی کتابخانه از بین رفته. البته چند تا نقل‌ها که مریدان و عقیدتمندان مولانا نگهداری کردند به‌قرار زیرین می‌باشد و برجسته‌ترین آنها «روائح» در نثر می‌باشد که در تقلید «لوائح» مولانا جامی نوشته‌اند و در آن اسرار و رموز عرفان و حکمت را در نثر ساده بیان فرموده است.

آثار منثور

اینجا آثار منثور مولانا به اختصار تذکر داده می‌شود:

۱. مطالب الطالین: این کتاب اصلاً تفسیر دو پاره آخرین قرآن کریم می‌باشد که در زبان تازی تألیف نموده‌اند چونکه مولانا استاد برجسته زبان فارسی و عربی بوده و بر زبان عربی نیز تسلط کامل می‌داشت. در این تصنیف نکات مهم و نازک درباره آیات قرآن را توضیح داده است.
۲. مناسک الحج: در این رساله تمام مسایل حج و مناجات مسنونه را در عبارت ساده مفصلاً شرح داده.
۳. اربعین: این کتابی است که مولانا در تمجید و تفضیل خلفای راشدین و اهل بیت نوشته‌اند و راجع به این موضوع از صحاح سته احادیث نبوی را جمع‌آوری کرده است. نیز چهل تا حدیث را جداگانه تخریح کرده و پس از تشریح در فارسی نظم کرده است. بدین علت اربعین خوانده می‌شود.
۴. ید بیضا: در این کتاب مولانا همه معماهای خودش را یکجا گردآورده و شرح داده است.
۵. کنزالجواهر: در فنّ تعمیمه‌گویی این یک تألیف تازه و دلچسپ است. مولانا چونکه در فنّ معماگویی ید طولی می‌داشت و معماهای زیادی دارد لذا همه آنها را در این کتاب تذکر داده است.

۶. تشریح و تحشیه ثلاثیات بخاری: آن احادیث صحیح بخاری که تنها سه تن از اصحاب رسول مقبول علیه الصلوة و السلام روایت می‌باشد، ثلاثیات بخاری خوانده می‌شود. مولانا صرفی آن احادیث ثلاثیات را یک‌جا کرده در پیرایه احسن تشریح نموده. این ثلاثیات مبانی اسلام و اصول و دستور شریعت را نشان می‌دهد.
۷. تحشیه بر توضیح و تلویح تفتازانی: علامه شیخ تفتازانی در اصول فقه یک کتاب مستند به نام «توضیح و تلویح» تألیف نموده‌اند. مولانا صرفی از تحشیه‌نگاری این کتاب نشان داده که بدون تفقه و اصول، از آیات قرآن و احادیث نبوی ص استنباط مسائل فقهی ناممکن می‌باشد. این کتاب پژوهش کنندگان را در راه تخریح مسائل راه تازه مهیا کرده است.
۸. تشریح احادیث صحیح بخاری: مقصود مولانا از این تألیف این است که در آیینۀ احادیث چطور مسائل فقهیه را بتوانیم استنباط کنیم و اعلام داده که حدیث و فقه لازم و ملزوم است.
۹. تقریظ سواطع‌الالهام: فیضی دکنی تفسیر بی‌نقط به نام «سواطع‌الالهام» در سن ۱۰۰۲ هـ به‌اتمام رسانید و بر این تصنیف نازان بود. در یک نامه می‌نویسد:
- ”در عاشر ربیع‌الثانی اثنین و الف (۱۰۰۲ هـ) که سال حال است تمام شد. این عطیه غیبی مخصوص فقیر بود. غرابتش زیاده از آن است که حیرت‌افزای این فن نه گردد“^۱.
- مولانا غلام علی آزاد بلگرامی راجع به این تفسیر می‌نویسد:
- ”برهان فضیلت شیخ فیضی سواطع‌الالهام تفسیر بی‌نقط است که هزار سال پیشتر هیچ‌متعدی را میسر نشد. طرفه این که این چنین کار دشوار در عرض دو سال از مبدا به‌متهی رسانید“^۲.
- فیضی این اثر نغز علمی و ادبی را در دربار شهنشاه اکبر در محضر مولانا صرفی پیش کرد و در انتظار بود که مولانا به‌فضیلت او اعتراف کند و مدعی برتری علمی بود.

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: مآثرالکرام، لاهور، ص ۱۹۹.

۲. همان.

مولانا صرفی بدون تأمل در همان حال قلم برداشت و فی البداهه در زمینه همان صنعت بی‌نقط یک تقریظ مبسوط رقم نمود. فیضی خیلی زود ناچار شده، شاهد قدرت و غلبه او شود. حتماً این تقریظ یک نمونه عمده ادبیات عربی می‌باشد.

۱۰. روائح: این تصنیف مولانا اصلاً در پیروی مولانا عبدالرحمن جامی است. این کتاب چهل تا پنجاه رايحه دارد و اسرار و رموز عرفان و سلوک را توضیح می‌دهد. با وجودی که هردو تصنیف در فنّ تصوّف است ولی به این تفاوت که لوائح در عبارت مقفی و مسجّع است و روائح در نثر ساده و سلیس. راجع به این دو تألیف گرانقدر علمی و ادبی اینجا قدری تفصیل داده می‌شود.

مولانا صرفی اعلام می‌دهد که "این عجاله‌ایست که بر سنن لوائح مسمی به روائح". حتماً این کتاب در تتبّع لوائح جامی است ولی با اعتراف حقیقت، مولانا در پایان کتاب به‌طور تعلی می‌سراید:

روایح از لوائح کم به‌معنی^۱ نیامد پیش آمد تا روائح

به‌هر حال مقایسه بین هردو کتاب مبنی بر عدل باشد زیرا که موضوع یکی است. هردو کتاب چهارتا بخش دارد. بخش اوّل در حمد و ستایش خدای متعال و بخش دوّم در مناجات و بخش سوّم در تمهید کتاب و بخش چهارم در کشف رموز و اسرار تصوّف می‌باشد. مولانا جامی آن نکات را لایحه نامیده‌اند و مولانا صرفی به‌نام رایحه موسوم می‌کند. تمهید کتاب شاهد قدرت و کمال هردو شاعر و نویسندگان می‌باشد. البته لوائح نقش اوّل است و جامی خودش مخترع این طرز مبتکر می‌باشد و جانب دیگر صرفی در پیروی جامی سعی کرده است مثلاً در لوائح جامی نوشته است:

"خداوندا سپاس تو بر زبان نمی‌آرم و ستایش تو بر تو نمی‌شماریم هرچه در صحایف کاینات از جنس اثنیه و محامد است همه به‌جانب عظمت و کبریایی تو عاید است. از دست و زبان ما چه آید که سپاس و ستایش ترا شاید تو چنانی که خود گفته‌ای و گوهر ثنای تو آنست که خود سفته‌ای".

مولانا صرفی راجع به این معنی در روائح می‌نویسد:

۱. احمد، شمس‌الدین احمد: گنج عرفان، انتشارات گلشن، سرینگر، ص ۵.

”پاکا خداوندا اگر جنس حمد و ثنا مخصوص به ذات و صفات تو است و استحقاق و شکر و سپاس منحصر در نعم و عطیات تو اما ترا غیر از تو

چنانچه باید و شاید نتواند ستود و شکرگذاری ماسوای تو لایق به جناب کبریای تو وافی به آلاء و نعماء تو نتواند بود.“

در طی سفر طولانی مولانا صرفی بیشتر نسخه‌های خطی از عنوان‌های گوناگون را گردآوری کرد و یک کتابخانه بزرگ در کشمیر برپا کرد که برای پژوهش‌کنندگان خیلی سودمند و پُرارزش بود.

رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم در توصیف و تحمید ذات و صفات خداوندی اقرار عجز می‌کنند و می‌فرمایند که: اللهم لاحصى ثناءً عليك انت كما اثنيت على نفسك.

مولانا صرفی در این مورد علت را نشان می‌دهد که:

”کنه ذات و صفاتش را اصلاً نمی‌دانیم ستودن و بحمدی که سزاوار صفات و ذاتش باشد کی توانیم.“

ولی مولانا جامی در این معنی توضیح می‌نماید:

”جایی که زبان آور حضرت انا افصح العرب علم فصاحت را انداخته و خود را در ادای ثنای تو عاجز شناخته هر شکسته زبانی را چه امکان زبان‌گشایی و هر آشفته رای را چه یارای سخن آرایی.“

صرفی می‌گوید:

”حبذا زبان‌آوری که در ادای حمد و ثنای الهی معترف با یکی است و خوشا سخن‌گستری که در احصای آلاء و نعمایی نامتناهی متّصف با عجمی!“^۱

بخش دوم کتاب دارای اهمیت بسیار می‌باشد صرفی این بخش را مناجات نام داده است ولی مولانا جامی بدون عنوان نوشته است. البته پروفیسور براؤن^۲ در بخش سوم

۱. احمد، شمس‌الدین احمد: گنج عرفان، انتشارات گلشن، سرینگر، ص ۱۳۵.

۲. براؤن، ای.جی.: تاریخ ادبیات ایران، تهران، ج ۳، ص ۴۴۸.

«تاریخ ادبیات فارسی» خودش مناجات نامیده و زیباترین بخش کتاب قرار داده و در زبان انگلیسی ترجمه هم کرده. مناجات لویح به‌قرار زیر است:

”الهی الهی خلصنا عن الاشتغال بالملاهی و ارننا حقایق الاشیاء کماهی غشاوتِ غفلت از بصر بصیرت ما بگشای و هر چیز را چنانکه هست بما بنمای، نیستی را بر ما در صورت هستی جلوه مده و از نیستی بر جمال هستی پرده منه این صور خیال را آیینۀ تجلیات حسن جمال خود گردان نه علت حجاب و دوری و این نقوش وهمی را سرمایۀ دانایی و بینایی ما گردان نه آلت و جهالت و کوری محرومی و مهجوری ما همه از ماست ما را بما بگذار ما را از ما رهایی کرامت کن و با خود آشنایی ارزانی دار.“

راجع به این عنوان صرفی می‌نویسد:

”الهی از کمال وسعت رحمت بی‌علت غبار جرم و معصیت این خاکسار کوی مذلت به‌رشحات سبحاب عفو و مغفرت به‌نشان و ظلمت گناه هستی این خودپرست را در پرتو انوار نیتی مستور و مقهور گردان و بر محو این وجود موهوم که نمود بی‌بود است دران ذات باقی که حقیقت وجود است توضیقم ده و از تتق وحدت و جمال وحدت و جمال وحدت حقیقت چشم بصیرتم را پرده منه و اقوم طریق وصول به‌فضای کشف و عیان را سهل سبل نجات از تنگنای نطق و بیان این سرگشته تیه جهل و عمیان را بنمای و رنگ رنگ مابه‌الامتیاز به‌مصقله ما به‌الاتحاد از جرأت حقیقت این نامراد بزداي“.

اهل نقد می‌دانند که این انشاپردازی صرفی چقدر معیاری و حامل مقام بلند می‌باشد. ای کاش پروفیسور براؤن روایح صرفی را دیده و خوانده باشند قضاوت به‌عدل می‌رسیدی. هدف بنده از نقل عبارت هردو کتاب این است که مولانا صرفی نیز مانند مولانا جامی در انشاپردازی فارسی ید طولی دارد و استاد فن به‌شمار می‌رود و واقعاً سزاوار لقب «جامی ثانی» خواندن است.

شعرگویی مولانا صرفی

صرفی از هشت سالگی شعر گفتن آغاز کرد و از پدر خودش اصلاح گرفت و مانند حافظ شیرازی در هفت سالگی قرآن کریم را حفظ کرد. صرفی یکی از بزرگترین شاعران فارسی‌گوی سدهٔ دهم هجری کشمیر است و در انواع مختلف شعر طبع‌آزمایی کرده و با شمع احساس و بارقهٔ فکر و بینش خاص خود شعر فارسی را جلوهٔ تازه داده است. صرفی شعر را نمودار روح و طرز فکر و آمال دلپسند شاعر می‌داند و عقیده دارد که هر قدر اندیشهٔ شاعر بلندتر همان قدر سخنش از صداقت بیشتر برخوردار باشد، تأثیر کلامش بیشتر باشد و این جمله عناصر را از اخلاق شاعر تعبیر می‌کند و حق این است که شعر صرفی در بیشتر جاها بازتاب اندیشهٔ سرایندهگان فارسی‌گوی ایران و شبه‌قاره می‌باشد، چه از نظر عروض و ترکیبات و تشبیهات و استعارات و صنایع لفظی و معنوی و چه چیزهای دیگر. او نه تنها برای خود حق آزاد ذهنی طلب می‌کند بلکه برای پس‌آیندگان فضای آزاد ذهنی هم گذاشته است. مختصر اینکه مولانا صرفی یک شاعر قادرالکلام است و حامل شخصیت برجسته و جامع‌الکمال است.

در زیر انواع مختلف شعر صرفی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهم.

صرفی گرچه در انواع شعر آثار برجسته دارد و شعر هر گونه گفته است ولی میدان اصلی مثنوی‌نگاری می‌باشد.

در طول تاریخ شعرگویی می‌بینیم که شاعران در سرپرستی پادشاهان و وزیران و حاکمان فن شعرگویی را ترقی داده‌اند و در مرفهٔ حالی زندگانی کرده‌اند. برخلاف اینها مولانا صرفی هیچ‌وقت در سرپرستی هیچ‌خانواده و دربار شاهی نبوده بلکه مدام خود را در مبارزه‌های سیاسی و فکری مشغول می‌داشت. بیشتر ایام زندگانی در سیر و سیاحت و تبلیغ اسلام و رشد و ارشاد می‌گذرانید. نیز بار سنگین مسئولیت‌های خانقاه‌ها و مدرسه‌ها بر سر داشت و گاه‌گاهی به شعرگویی توجه می‌کرد البته همیشه در بدیهه‌گویی موفق می‌آمد. حسودان و هرزه‌گویان در پی آزار بودند. از احوال علمی و سیاسی مولانا کشف می‌شود که او سری پرشور می‌داشت. و دائماً با لفظ شیرین و نطق فصیح در شعر عالی و نثر متین، دیگران را هدایت می‌کرد با این گرفتاری‌های گوناگون شاهکارهای ادبی پی‌گذاشته و مردمان را دعوت فکر و عمل داده است.

مثنوی‌نگاری

خمسه صرفی در استقبال خمسۀ نظامی است بسیار خمسه‌ها نظم کرده‌اند مثلاً امیر خسرو، خواجو کرمانی و فیضی و دیگران. بدون تردید امیر خسرو موفق‌ترین خمسه‌سرای شعر فارسی است که در تتبع نظامی آثاری ارزنده آفریده‌اند.^۱ مولانا جامی نیز در پیروی نظامی «هفت اورنگ» نظم کرد. هفت اورنگ او در واقع تخته مشقی است که شاعران در آن سبک خسرو و نظامی را تمرین کرده است. خمسۀ نظامی متاع سراسر زندگانی او بود و در بیست و پنج سال این پنج مثنوی را به‌تمام رسانید. امیر خسرو در طی مدّت کوتاه سه ساله خمسۀ خود را سروده بود. مولانا صرفی در میان مدّت هفت سال خمسۀ خود را نظم کرد. جانب دیگر خمسه‌نگاران از کردارهای غیرتاریخی رزم و بزم را آراسته کردند ولی صرفی کارنامه‌های حقیقی و تاریخی را موضوع مثنوی قرار می‌دهد به این جهت یک گونه عجاله می‌باشد. وقایع‌نگاری، پند و موعظت، آراستگی بزم و رزم از ویژگی‌های مثنوی‌سرایی مولانا صرفی می‌باشد. مثنویات خمسۀ صرفی به‌قرار زیر است:

۱. مسلک‌الاخیار: این نخستین مثنوی صرفی است و ۴۰۵۳ بیت دارد. در سال ۹۹۳ هجری سروده شده است. نام مثنوی تاریخ ترقّم را نشان می‌دهد. صرفی می‌گوید:

«مسلک‌الاخیار» چون کردم رقم نام رساله شد و تاریخ هم

این مثنوی در مقابل مخزن‌الاسرار، نظامی و تحفة‌الاحرار جامی و مطلع‌الانوار امیر خسرو سروده شده است. صرفی گذارش بیست تا مجالس مرشد خود شیخ حسین خوارزمی را در این مثنوی نظم کرده است و سلوک الی الله و مبانی اصول تصوّف را مورد بحث قرار داده است. در میان مبحث فقر اضطراری و فقر اختیاری را در روشنایی حدیث نبوی علیه‌الصّلوة و السّلام. «کاد الفقر ان یكون کفراً» و دیگر «الفقر فخری» مبرهن ساخته است. عذوبت بیان و سلاست زبان در این مثنوی به‌درجۀ کمال است. صرفی در این مثنوی سعی می‌کند که مسلمانان، تعلیمات و دستورهای

۱. تگّو، گرداری لال: پارسی‌سرایان کشمیر، انتشارات انجمن ایران و هند، تهران، ص ۹.

اسلام را که به دست فراموشی سپرده‌اند، باز آیند و بر آن عمل پیرا بشوند. هم‌وطنان خود را در پیرایه ترحم و تطفد دلجویی می‌نماید و تحت تأثیر فصاحت کلام مولانا روم و سعدی و خسرو رموز آفاقی را نشان می‌دهد و راجع به وطن مألوف می‌گوید:

گر ز قضا شکوه کنی در دهر شهید نیابی تو به جای زهر
هرچه به تو کلک قضا زد رقم از گله‌هایت نشود بیش و کم

صرفی از حیث معمار اخلاق و ترجمان صبر و استقلال کشمیریان را توصیه می‌کند که با هم یک شوند و با خطاب‌های عرفانی و قصه‌های اخلاقی تلقین می‌کند که برای بقای دوام پاکی دل و تطهیر قلب لابد است:

صرفی اگر نیست دلت با خدا هیچ نماز تو نگردد روا
کار نیکو کن و حق اندیش باش با خیر از ذاکری خویش باش
محنت و رنجی که رسد از قضا کار موخذ نبود جز رضا

صرفی هدف اخلاقی و تربیتی را منظور داشته کوشش می‌کند که جامعه را از جرائم خجالت‌آور پاک کند و گم‌گشتگان راه راست را با نصایح دلپذیر به صراط مستقیم رهنمان باشد. صرفی عرایس افکار و عقاید خود را در پوششی از استعارات و تشبیهات بکر و بدیع بر منصفه شهود جلوه داده است. نفاست الفاظ و معانی را لازم می‌داند:

گر به سخن لفظ نباشد فصیح کی بود آن نزد سخندان صحیح

صرفی مطالب را به‌طور ساده و روان ولی مدلل بیان کرده. مقصود خود را به شیوه احسن به دست آورده است:

۲. وامق و عذرا: این مثنوی در پیروی «خسرو شیرین نظامی» و «یوسف و زلیخا»

جامی سروده است. ۳۶۰۴ بیت دارد و در سال ۹۹۳ هجری به اتمام رسید:

بختم نامه صرفی دید لایق که تاریخش بود «معشوق و عاشق»

(۹۹۳ هـ)

طرز بیان لطیف و زبان ساده و سلیس و مؤثر است. تشبیهات و استعارات نوین دارد نخستین بار در سال ۱۳۱۸ هجری در مطبع نولکشور چاپ شد.

صرفی در شیوه دلچسپ این داستان آلام عشق را شرح داده است و در خلال کلام تمثیلات روحانی را ابراز نموده و عشق رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و احسانات اولیای کرام مانند محسن کشمیری، حضرت میر سید علی همدانی و حسین خوارزمی را کنایه و بداهه نشان داده است. صرفی عقیده دارد که جوهر عشق در ذات ذی روح وجود دارد و به مطابق ظرف استفاده می کند و همین جوهر عشق آدم زاد را بر مقام بلند انسانیت می رساند. این داستان خالی از لطف و عشق نیست. صرفی این مثنوی را با این اشعار تشکر به اتمام می رساند:

بحمد الله که با این گنج ثانی دو گنجم آمد از نقد معانی
بحمد الله که شد نامه مرتب به ترتیب خوش و طرز مهذب
بشد فضل خدا با من موافق به شرح قصه عذرا و وامق

۳. لیلی و مجنون: بسیاری از شاعران فارسی راجع به این موضوع قدرت قریحه و حلاوت بیان و بلندی تخیل و ابتکار را از خود نشان داده اند. سخنوران نامی که در زمان خویش به جواب آن پرداخته اند، صرفی به این طور یاد می کند:

هم خسرو گفت و هم نظامی هم زبده اهل حال جامی
این قصه که بشنوی مکرر هر بار دهد رواج دیگر
زهار به اهل بغض منشین از صحبت شان کناره بگزین

ابیات مثنوی تا ۲۶۰۴ است و سال ترقیم ۹۹۸ هجری می باشد. مولانا می گوید:

در خاتمه سخن طرازی تاریخ تو «شرح عشقبازی»

(۹۹۸ هـ)

صرفی در این مثنوی تأکید می کند که از بغض و کینه دل را پاکدار تا در دنیا و عقبی موفق شوی. مولانا این مثنوی را در عنوانات ذیلی پخش کرده اسلوب درامائی را به کار برده است. در محاکات و معامله بندی داد سخن داده است.

۴. مغازی النبی: اسم با مسمی این مثنوی آینه دار غزوات نبی اکرم صلی الله علیه و سلم است. پس از ابواب تمهیدی، زندگانی مکی رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم را بیان کرده است که چطور در تبلیغ اسلام مشکل های گوناگون را استقبال کردند پس از آن هجرت و غزوه ها و سریه ها را تذکر داده روش مدافعانه

مسلمانان را نشان داده است. در میان منظرکشی و محاکات، تقدیس و تکریم حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم ملحوظ خاطر است. مولانا صرفی توضیح داده که مسلمانان همیشه در طی جهاد روش مدافعانه را پیش گرفته‌اند و تا آخرین لمحّه برای حفظ و ایمان پاسدار صبر و استقامت بوده‌اند. صرفی در نظم این داستان به شیوهٔ مثنوی معنوی مولانا روم جزئیات و تمثیلات گوناگون را نشان داده است:

به فرمود کای دوستان در قتال به تعجیل خوش نیست کردن جدال
وقاری بورزید روز نبرد نباید به پیکار تعجیل کرد
چو نزدیک تر خصم خواهد رسید به تیر و کمان دست باید کشید

تفصیل این داستان از احادیث نبوی^ص گرفته شده است مثلاً در تحت حدیث لایلدغ المؤمن من حجرة مرتین یعنی مؤمن از یک سوراخ دوبار زخم نمی خورد:

شه انبیا^ص گفت مؤمن دو بار گزیده نگردد ز سوراخ مار
بود حاصل معنی این حدیث که مؤمن بود پُر حذر زان خبیث
ترا چون رسد از کسی کلفتی نگیری به او بعد از آن الفتی

مولانا صرفی توصیه می کند که مسلمانان را باید که مربوط به سیرت رسول اکرم^ص اکتساب فیض بکنند و در کار کردارسازی سعی بلیغ بنمایند:

غلام محمد^ص رسول اللهام در اقلیم اخلاص شاهنشاهام
اگر جز هوایش بود در سرم همه خاک نکبت سزد بر سرم
ز طوقش تهی گر بود گردنم سزاوار صد طوق لعنت منم

اقبال لاهوری همین مضمون را پس از صرفی به گونه‌ای دیگر سروده است:

به مصطفی برسان خویش را که دین همه اوست

اگر به او نرسیدی تمام بولهبی است^۱

تعداد ابیات این مثنوی ۳۳۸۰ است و در سال ۱۰۰۰ هجری به پایان رسیده است:

چو کردم طلب سال ختم‌الکتاب مرا گفت پیر خرد در جواب
طلب گر تو خواهان این مطلبی ز حرف دوم از مغازی‌النّبی

۱. اقبال لاهوری، محمد اقبال: کلیات اقبال اردو، ایجوکیشنل بُک هاؤس، علیگره، ص ۶۹۱.

(۱۰۰۰ هـ)

این کتاب در سال ۱۳۱۶ هجری در مطبع نولکشور، لاهور به چاپ رسید.

۵. مقامات مرشد: مولانا صرفی در این مثنوی مقامات و مصطلحات مختلفه سلوک را نشان داده است صرفی عقیده دارد که بدون مرشد هیچ کس به مقام خلافت الهی نتواند برسد. ضمناً تمائیل عرفانی را شرح داده و وابستگی خود با شیخ حسین خوارزمی را با ادب و احترام می‌سراید. گویا این داستان مراتب و شئون مختلف غیب و شهود را تبیین می‌دهد و این مراتب و مراحل مختلف را همه جا در رهنمایی پیر طی می‌کند. کشف اسرار این سیر آفاق و انفس در بیان صرفی لطف خاص دارد. خواننده را تأکید می‌کند که فریفته ظاهر نشود بلکه حقیقت و معنی را طلب کند. مثنوی بسیار سهل و روان است. تعداد ابیات ۳۵۰۰ است و سال تصنیف ۱۰۰۰ هجری می‌باشد:

سال تاریخ ختم این نامه خواستم تا نویسدش خامه
گفت با بنده طبع نادره گو از «مقامات راه پیر» بجو

(۱۰۰۰ هـ)

علاوه بر این دیگر منظومات صرفی دارای هزار و دویست بیت می‌باشد که در مدح اولیای کرام است. صرفی در شاعری آوازه بلند داشت و سرآمد معاصران خویش بود. در بیان تعالیم و افکار صوفیه مهارتی دارد. مزایای فنی نیز در کلامش وجود دارد. آیات قرآنی و احادیث نبوی^ص و امثال عربی و فارسی را به آن چیره‌دستی به کار می‌برد که جزو زبان شده است. تصوف صرفی آن‌گونه است که از راه شریعت جدا نمی‌شود. تصوفی است معتدل و در حدی است که طریقت را با شریعت می‌آمیزد.

غزل‌گویی

صرفی گاه‌گاهی به‌طور تفننی در سبک عراقی به‌شیوه شاعران قدیم غزل می‌سرود. رایحه طرز و اسلوب قدما در غزل‌های او وجود دارد. در دیوانش چندین غزل استادانه وجود دارد که پُرمغز و دارای سوز درونی می‌باشد و تبخّر علمی و مذاق ادبی را نشان می‌دهد. غزل‌های صرفی یک امتزاج دل‌آویز حقیقت و مجاز است. او به‌استقبال غزل‌های

استادان فنّ غزل سروده است. اشعارش روشن، مطبوع و دلپذیر نیز دارای معانی دقیق و افکار بدیع می‌باشد. او اندیشه‌های خود را به‌خوبی در پردهٔ واژه‌ها پوشانده. صفت خاصهٔ غزل‌های صرفی جوش و خروش عاشقانه است که هر خواننده را تکان می‌دهد. در واقع تأثیر جذبه و حال و آتش و اشتعال در غزل‌های او محسوس می‌شود. روح صفا و صمیمیت در اشعار او جلوه می‌کند واقعاً غزل‌های او رموز عشق را نشان می‌دهد:

مذهبم عاشقی و عشق بتان دین من است

مشربم رندی و دیوانگی آیین من است

همه را جام تنعم به‌کف و ساغر عیش

فارغ از عیش و تنعم دل غمگین من است

اشک سرخم بر رخ زرد روان است ز عشق

عشق بر رخم رقیب در پی تزیین من است^۱

*

طالب دیدار جز خود کام نیست پختگان را این خیال خام نیست

ما طواف کعبهٔ دل می‌کنیم حج ما را حاجت احرام نیست

نیست درد عاشقی درمان پذیر دولت جاوید را انجام نیست

جام می صرفی ز دل رنجم زدود مرشد من غیر پیر جام نیست

هدف صرفی وصال حق و درک وجود مطلق است. هجران یار و شوق دلدار را

با آب و تاب می‌سراید:

صد پاره‌ایست جامه ز درد جنون مرا عشق تو کرده است ز پرده برون مرا

نظارهٔ تو رهبر من شد به‌کوی عشق عشق تو شد به‌کوی جنون رهنمون مرا

از بس که محکم است بنای وفای من صرفی جفای دوست نسازد زبون مرا^۲

مولانا صرفی در پیروی اساتید فنّ غزل گفته است. غزل‌های هموزن و هم بحر

زیادی در دیوان او وجود دارد اینک چندین نمونه، در خصوص حافظ می‌گوید:

۱. صرفی، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۸۶.

۲. همان، ص ۶۸.

ترخّم کن به حال بی‌دلان خود ستمگارا
 چو دل بردی ز دست ما به دست آور دل ما را
 اگر گجرات منزل‌هاش می‌بینی نمی‌خواهی
 کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را^۱

در خصوص امیر خسرو:

زندگی‌بخش دل و جان جز شراب صاف نیست
 می‌کشان را طعنه کردن زاهد از انصاف نیست
 صادق و کاذب چه داند زد به لاف عاشقی
 جز بلای هجر نقد عشق را صراف نیست^۲

غزل‌های صرفی در عین روانگی و سادگی دارای اسلوب خاص است. التزام صنایع و بدایع کلام صرفی را دلاویزی بخشیده است. مثلاً:

در چشم خود ز گرد رخت توتیا کنند آنان که خاک را به نظر کیما کنند
 با منکران رویت حق روی خود نما تا در رخت نظاره نور خدا کنند
 صرفی بلاکشان طریق محبتش از جان خود نشانه تیر بلا کنند^۳

صرفی دارای ذوق سرشار است. مردی است خوش ذوق، خوش مشرب و خوش کلام. در غزل‌های او شعر عرفانی و عشق حقیقی بیشتر چشم می‌خورد.

جانب کعبه کویت به‌نیاز آمده‌ام بسته احرام حریمت ز حجاز آمده‌ام
 سویت ای کعبه دل آدم از کعبه گل شکر لله به حقیقت ز مجاز آمده‌ام
 از درت بخت بد آواره مرا ساخته بود طالعم کرد مددگاری و باز آمده‌ام
 بنده را گر به‌نگاهی بنوازی چه شود به‌امید تو ای بنده‌نواز آمده‌ام
 یاد ابروی تو محراب به‌مسجد دیدم ورنه آنجا نه من از بهر نماز آمده‌ام

بدون تردید او در فنون ادب و علوم دینی و آداب قرآن آرموده و توانا است. شعر او نشان می‌دهد که او در زبان عربی نیز تبحری داشت. شیرینی بیان و نوآوری از مختصات کلام او می‌باشد:

۱. صرفی، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۷۱.

۲. همان، ص ۸۲.

۳. همان، ص ۱۰۳.

گر بدانی قدر خوبی‌های خوی خویش را
 کی نمایی با کسی روی نکوی خویش را
 غیر آشوب و بلا آن شوخ تعلیمی نداد
 طرّه طرّار و چشم فتنه‌جوی خویش را
 خُلق من مهر و وفا و خوی من محنت کشی
 چون توانم کرد دیگر خلق و خوی خویش را^۱

صرفی واقعاً صوفی است. عقاید صوفیانه را با بهترین طرزی در لباس نظم بیان کرده است. به‌طور کلی می‌توان گفت که محتویات تمام اشعار راجع است به‌معنای تصوف و عبارت است از توحید خدا و نعت پیمبر و اولیاء و اعراض از ظاهر و رجوع به‌باطن:
 ای از صفات ساخته آئینه ذات را وز کاینات آینه کرده صفات را
 اثبات وحدت تو در عین کثرت است از نفی ما چه فایده لات و منات را

*

هوای مهوشان یا رب مبر بیرون ز سر ما را
 که حسن تست ازین خورشیدرویان در نظر ما را
 مبر گه بر در میخانه و گه بر در کعبه
 مکن دور از در خویش و مگردان در به‌در ما را

*

حبیبی ضربه بالسیف تکفینی تعجلها
 که در تأخیر آفات است و در آفات مشکلهها
 چو با تو وعده تسلیم جان‌ها وقت دیدار است
 ففی الابدان اهلها الی الميعاد و اسهلها
 به‌جان تحفه جانت چو لایق نیست ای صرفی
 الی من یخدم الکلب الذی فی الباب ارسلها^۲

شمار غزل‌های صرفی ۸۵۰ است. غزل‌های صرفی چونکه تذکر داده شد داری آهنگی بلند و خیال‌انگیز و پُر از مصطلحات ادبی و تشبیه‌های نو و شگرف می‌باشد.

۱. صرفی، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۶۹.

۲. همان، ص ۵۹.

قصیده گویی صرفی

در قصیده‌سرایی نیز صرفی کمال پیدا کرده است. قصاید او با کیفیت و در ستایش پیامبران و امامان و عارفان می‌باشد. او سعی می‌کند که قصاید دارای افکار اخلاقی باشد و این روح دیانت او همه جا دیده می‌شود. صرفی هیچ‌وقت برای مدح‌سرایی و جایزه‌یابی و جلب منفعت قصیده نمی‌گوید بلکه قصاید او در شیوه موعظه دارای مقام بلند است. او مانند سعدی در قصیده‌ها امیران و رؤسایان همسر و شاهان وقت را از ناپایداری این دنیای دون آگاهی می‌دهد و می‌گوید که هدف این زندگانی مستعار اصلاً عبادت خدای متعال و امر بالمعروف و نهی عن المنکر است. او آیات قرآنی و احادیث نبوی^ص را در خلال قصیده به‌کار برده است. قصاید او بر تبخّر علمی دلالت می‌کند. قصیده ذومطالعین که در حمد و نعت می‌باشد این‌گونه آغاز می‌شود:

معلمم خُم بود یا دل قدح طفل سبق خوانش

سبق تاراج عقل و کنج میخانه دبستانش

چو بگشاید دکان می فروشی پیر میخانه

کم از جام فلک پیمانهای نبود به‌دگانش

شراب ماست از تا کی که می ناخورده مست راز

کسی کافتد به فرقتش سایه‌ای از برگ اغصانش

ترشح کرده زین باده نمی در خم افلاطون

از آن یک نم شده آن خم پُر از صهبای عرفانش

به فتوای محبت مؤمن کامل بود رندی

که باشد پرتوی از آتش می نور ایمانش^۱

مطلع دیگر این قصیده به‌قرار زیر است:

معلم کیست استاد ازل آدم سبق خوانش سبق تعلیم اسماء لنگر عزت دبستانش

این قصیده در پیروی خاقانی، عرفی و جامی سروده شده است. مطلع خاقانی

همین‌طور است:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زباندانش

۱. صرفی، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۱۸۱.

و مطلع عرفی:

دل من باغبان عشق و حیرانی گلستانش ازل دروازه باغ و ابد حد خیابانش

و مطلع جامی

معلم کیست عشق و گنج خاموشی دبستانش

سبقت نادانی و دانا دلیم طفل سبق خوانش

یکی قصیده زیبا در مدح مرشد سروده که مطلعش این است:

ز وصل یار چو مایوس گشته ماندم دور شنیدم آیت لاتیئسوا من مهجور

ز بس که موج زنان آمده محیط امید از آن فتاده بسی در بناء یأس فتور^۱

صرفی در یک قصیده به عنوان «موعظت» اقدار عرفانی و اخلاقی را شرح نموده و فقر را اصل مایه زندگانی قرار داده است و اندرز می‌دهد که هدف زندگی را دائماً نگاه دارید و آن امر بالمعروف و نهی عن المنکر است و از بی‌ثباتی دنیا و بی‌قدری مال و مکنت سخن می‌گوید و بی‌نیازی را دوست دارد. آغاز قصیده این است:

خرم کسی که هست به فقرش توانگری تجرید خضر دارد و ملک سکندری

خوش رهروی که در طلب مطلب خلیل سنگ رهش نیامده بت‌های آذری

دست طمع اگر نرنی بر در فلک چون حلقه بر در تو بود چرخ چنبیری

باید که پاک باشی ز آرایش جهان بر عرصه کثافتش آندم که بگذری

الفقر فخر نقش نگین دلت بود روی زمین به زیر نگین گردآوری^۲

صرفی توصیه می‌دهد که آدمیت را حاصل کن و عشق خدای شیوه کن. زیرا که

آدمیت از همه مسالک برتر است:

در کهنه آدمیت اگر آدمی رسد بیرون ز حکم تو نه فرشته است و نی پری

نخلی است آدمیت و عشق است میوه‌اش در باغ کون یارب از آن نخل بر خوری

واعظ حدیث عشق چه داند که این حدیث آمد منزه از نعت تازی و دری

ترک حدیث عشق به کید خسان کنی در زمین فروخته خر مهره می‌خری

در پایان قصیده به طور تعلی می‌سراید:

۱. صرفی، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۲۲۱.

۲. همان، ص ۲۲۵.

سرتاسر این قصیده در اسرار معنوی است
 صرفی شوند زنده ز اعجاز نظم تو
 از نظم منفعل شده گویند صد کتاب
 در جلوه‌گاه توسن سعدی چه حد تست
 اما عجب نباشد ز امداد فیض قدس
 استغفرالله این همه لاف است بیهده
 یارب ز نقش سهو و خطا نامه‌ام سیاه
 سببیز نظم من نرود ره ز لاغری
 موری اگر کند به سلیمان^۴ برابری
 تا کس نداندش ز سخن‌های سرسری
 خوانندش ار به خاک نظامی و انوری
 نظم بدیع بهر تو در مدح گستری
 کاید به جلوه از تو سمند سخنوری
 سهوم تو بخشی وز خطایم تو بگذری

به این‌طور صرفی در قصیده‌سرایی ید طولی می‌داشت و این ارادت و محبت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان و اولیا است که قصیده‌های او را به حد کمال رسانیده است. قصاید پرمغز و ذی‌قیمت او دارای هرگونه مزایای فنی است وی معانی عادی را غالباً به تصرف رنگ خاص می‌دهد و گاه از آیات قرآنی و امثال، سخن خویش را چاشنی می‌بخشد. درست است که آوردن این مضامین حاصل تبخر او در ادب عربی و دانش‌های عصری است. نشانه‌آشنایی با علوم مدرسه در آثار او بسیار است و بدین سبب در بعضی موارد دشوار محتاج به شرح کردن است. با این همه از حیث زبان و بیان، سادگی و شستگی کلام صرفی دارای مقام بلند است.

رباعی‌گویی صرفی

رباعی از آن اصناف شعر است که عقیده شاعر را به وضوح آشکارا می‌کند. برخلاف غزل، رباعی عموماً ابهام و پرده‌داری را تحمل نمی‌کند. شاعر به نحو روشن اندیشه و افکار خودش را در این صنف ابراز می‌نماید. صرفی مضامین اخلاقی و روحانی و اسرار و رموز تصوف را در شیوه ساده و آسان با صراحت و زیبایی بیان کرده است.

در کعبه و سومنات معبود تویی هر جا که سری نهند مسجود تویی
 غیر تو کسی حمد تو نتواند گفت یعنی به جهان حامد و محمود تویی^۱

*

ساقی بده آن می که سرورم بخشد زنگ از دل من زدوده نورم بخشد

۱. صرفی، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرکنتایل پریس، سرینگر، ص ۲۳۱.

هوش و خردم برده شعورم بخشد غایب ز خودم کرده حضورم بخشد

*

ترک طلب ریاست و جاه بگو حرفی ز ره خدا و همراه بگو
در کُنج قناعت ز همه بگسسته بنشین و توکلت علی الله بگو

در رباعی‌های صرفی پاکی و صفایی به‌طور کلی وجود دارد. صرفی قطعه‌ها و معماهای خوب گفته است. در تعمیمه‌گویی کمال پیدا کرده بلکه در این فن کتابی تألیف نموده و در یک تألیف دیگر آن معماها را شرح داده است.

خلاصه این‌که صرفی یکی از شخصیت‌های برجسته علمی و ادبی و فرهنگی عصر خود بوده است. دانشمندی بلندآوازه‌ای بود. به هر چیز دانستنی علاقه می‌ورزید و در هر چیز که می‌دانست بر دیگر مدعیان برتری داشت. از صرف و نحو تا عرفان و حکمت مورد علاقه او بود و کتاب‌ها تألیف کرده بود. قریحه شاعری نیز داشت و می‌توانست با هنرهای گوناگون که داشت همه را به‌خود جلب کند و حتی پادشاهان عصر را. اما وقار و بی‌نیازی عالمانه او را از ستایشگری دور داشت و همین نکته سبب مزید حشمت و شهرت او بود. روشنی فکر و حضور ذهن او نیز که صحبت او را از لطایف و بذله‌ها می‌آگند، بیشتر موجب علاقه معتمدان در حق وی گشت و شهرت و نفوذ خود بدرش آمده بود. شاعران و ادیبان صوفیان و فقیهان با وی به‌حرمت و ادب سلوک می‌کردند. غیر از دیوان‌های شعر و مثنویات گوناگون کتاب‌ها و رساله‌های بسیار پدید می‌آورد. الفاظ ساده را در میان تعبیرات و ترکیبات در سبک خراسانی و عراقی به‌کار می‌برد. آثار تجدد و تنوع در اکثر اشعارش آشکار است. به‌طور کلی می‌توان گفت که محتویات تمام اشعار غزل و رباعی راجع است به‌معنای تصوف و مطالب عرفان. حتماً عقاید عارفانه در اخلاق و کردار صرفی جلوه نموده است.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: مآثرالکرام، لاهور، ۱۹۱۳ م.
۲. احمد، شمس‌الدین احمد: گنج عرفان، انتشارات گلشن، سرینگر، کشمیر.
۳. اعظم کشمیری، خواجه محمد اعظم دیده‌میری (ددمری) (م: ۱۱۸۵ هـ) بن خیرالزمان کشمیری: واقعات کشمیر، انتشارات کتابفروشی غلام محمد نور محمد، سرینگر.

۴. اقبال لاهوری، محمد اقبال: کلیات اقبال اردو، ایجوکیشنل بک ہاؤس، علیگرہ، ۱۹۷۶ م.
۵. اقبال لاهوری، محمد اقبال: کلیات اقبال فارسی، بہ وسیلہ احمد سرور، انتشارات کتابخانہ سنایی، تہران، اردیہشت ماہ ۱۳۴۳ ہ ش.
۶. براؤن، ای. جی.: تاریخ ادبیات ایران، ترجمہ ہاشمی، تہران ۱۳۴۵ ہ ش.
۷. تگور، گرداری لال: پارسی سرایان کشمیر، انتشارات انجمن ایران و ہند، تہران، شہریور ماہ، ۱۳۴۲ ہ ش.
۸. حافظ شیرازی، خواجہ شمس الدین محمد: دیوان حافظ، سب رنگ کتاب گھر، دہلی، ۱۹۷۲ م.
۹. حسن کھویہامی، پیر غلام حسن: تاریخ حسن، ج ۲، بخش تحقیق و نشریات دولت جامو و کشمیر، سرینگر، ژانویہ ۱۹۵۴ م.
۱۰. سروری، عبدالقادر: کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ، مجلس تحقیقات اردو، سرینگر، کشمیر، ۱۹۶۸ م.
۱۱. صباح الدین عبدالرحمن، سید: بزم تیموریہ، اعظم گرہ، ۱۹۷۳ م.
۱۲. صرفی کشمیری، شیخ یعقوب: رشحات کلام صرفی، مرتبہ صدیقی محمد طیب، مرکنتایل پریس، سرینگر، کشمیر، ۱۹۶۴ م.
۱۳. علامی دہلوی، شیخ ابوالفضل بن مبارک ناگوری: آیین اکبری، ج ۳، چاپ دہلی، ۱۳۷۳ ہجری.
۱۴. محب الحسن: کشمیر سلاطین کی عہد میں، ترجمہ علی حماد عباسی، نیشنل بک فاؤنڈیشن، اسلام آباد، ۱۹۹۰ م.